بسم الله الرّحمن الرّحیم

شماره فایل 1668

بِسْم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَا حَبِيبُ إِلَهِنَا أَبِی ‌الْقَاسِمِ مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَی آلِهِ الطاهرین سِیِّمَا بَقیة الله الأَعظَم مولانا الحُجَة بنِ الحَسَن- عَجل الله فَرَجَهُ الشَريف و لَعْنَةُ اللَهِ عَلَي‌ أعْدآئِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الانَ إلَي‌ قيامِ يَوْمِ الدّين‌ السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏ وَ يَمْلاَ بِهِ الاْرْضَ قِسْطاً و عدلاً و یُمکِنُ لَهُ و یَنجِزُ بِه وَعَدَ المؤمنین.

اعوذبالله من الشیطان الرجیم

«  وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ. »[[1]](#footnote-1)

«و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت، و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را به وسیله ی آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید؛ به یقین پروردگار تو سریع العقاب و آمرزنده ی مهربان است. (کیفر کسانی را که از بوته ی امتحان نادرست درآیند، زود می‌دهد؛ و نسبت به حق پویان مهربان است.)»

آیه ی صدوشصت‌وپنج از سوره مبارکه ی انعام آخرین آیه از سوره انعام است. یعنی با این آیه، سوره انعام به پایان می‌رسد و با نشان دادن موقعیّت بسیار بزرگ انسان که مقام خلافت اللّهی است و جانشین خدا بودن، با نشان دادن این موقعیّت عظیم مسأله توحید را، اعتقاد به توحید را درباره انسان تحکیم می‌کند، تثبیت می‌کند و انسان را از رذیله ی شرک تنزیه می‌کند. چون ما در سوره ی انعام دقّت کنیم محور اصلی مطالب در این سوره همان توحید است و نفی شرک. حالا آیه ی شریفه، اثبات خلافت اللّهی برای انسان می‌کند. خلیفه ی خداست. جانشین خداست. بنابراین در مقابل هیچ موجودی جز خدا حق تزلزل ندارد یعنی زشت، نقص و عار و ننگ است برای موجودی که مقام خلافت اللّهی دارد، در مقابل موجودی مثل خود و یا پست‌تر از خود تزلزل کند، و او خلیفه ی خداست « وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ »[[2]](#footnote-2)ذات اقدس حق، این منّت را بر شما نهاده است و این شرف را به شما داده است که شما را جانشین خود قرار داده، خلائف، جمع خلیفه است و خلفا جمع خلیف است .خلیفه جمع‌اش خلائف است مثل اینکه کریم است جمع آن کرایم است. غریزه جمع آن غرایز است و از آن طرف، خلیف هم جمع آن خلفا است مثل حکیم که جمعش حکما است فقیه جمعش فقها است. حالا خلیف با خلیفه هر دو به یک معناست فرقی نمی‌کند «تا» هم که در آخر خلیفه است، این برای مبالغه است مثل علّامه، در آخرش تاء آمده است برای تأنیث نیست برای مبالغه است حالا خلیفه یا خلیف هر دو معنای واحد دارد یعنی جانشین بودن و نمایندگی داشتن. موجودی از موجود دیگری نمایندگی دارد یعنی نشان‌دهنده کمالات اوست چون نماینده یعنی نشان‌دهنده. در معرض نمایش قرار می‌دهد صفات او را، کارهای او را. خب آقایان اهل ادب می‌دانند که «فی» در تقدیر است «جعلکم خلائِف فی الارضْ»[[3]](#footnote-3).

ولو در ظاهر «فی» نیست در تقدیر هست و به شهادت آن آیه ی «اِنّی جاعِلَّ فِی‌الارضِ خَلیفَه»[[4]](#footnote-4) «یا دَاود اِنّا جَعَلناکَ خَلیفَة فِی الاَرضِ»[[5]](#footnote-5). در هر دو آیه «فی» آمده اینجا هم همان است.در تقدیر است حالا خلیفه بودن انسان، خلافت جانشین از خداست؟ خلیفه ی خداست؟ یا خلیفه ی اقوام گذشته است؟ می‌گوییم قوم ابراهیم علیه‌السلام اینها خلیفه ی قوم نوح‌اند. یعنی جای آنها نشسته‌اند یا امّت موسی علیه‌السلام اینها خلیفه ی قوم ابراهیم هستند آیا شما خلیفه‌اید یعنی خلیفه ی اقوام گذشته‌اید؟ جای آنها نشسته اید یا مراد خلیفه ی خدا هستید جانشین خدایید؟ اینجا ظاهر همان است. یعنی قرینه اقتضاء می‌کند که خلیفة الله مراد باشد یعنی جانشین خدا، باز هم به شهادت همان آیه که « وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَئِکَةِ إِنّى جَاعِلٌ فِى الْأَرْضِ خَلِیفَةً » [[6]](#footnote-6) من در زمین خلیفه قرار می‌دهم، یعنی از خودم، جانشین خودم قرار می‌دهم کار مرا انجام بدهد. گرچه اونجا هم بعضی‌ها گفته‌اند که بنی‌آدم خلیفه بَنِی الجانّ‌اند. قبل از آدم علیه‌السلام موجوداتی به نام بَنِی‌الجانّ بوده‌اند و بعد جای آنها آدمیان آمده‌اند بعضی‌ها این‌طور گفته‌اند ولی باز قرائن شاهد این مطلب است که نه، مراد خلافت اللّهی است. حالا آن قرائن مجال ذکرش نیست ولی به هر حال قرینه است که مراد خلیفة الله هست. جانشین خدا بودن و یک شاهدش اینکه ملائکه وقتی شنیدند این مطلب را در مقام استفهام و تعجّب برآمدند که خدا فرمود می‌خواهم در زمین خلیفه قرار بدهم، آنها فهمیدند که مقصود خلیفه ی خدا بودن است و لذا با تعجّب گفتند:« اَتَجْعَلُ فیها مَن یفسِدُ فیها وَ یَسفِکُ الدِّماءِ»[[7]](#footnote-7) می‌خواهی خدایا موجودی بیافرینی خونریز، سفّاک، مفسد، افساد در زمین دارند اینها، خونریزی می‌کنند یعنی اینها شایسته نیستند که خلیفه ی تو باشند و الّا خلیفه ی گذشتگان بودن که اشکالی نداشت.اگر بنی الجانّ هم بودند قبلاً اون هم خونریز بودند مثلاً، سفّاک بودند این تعجبّی نداشت. تعجّب در همین بود که آنها فهمیدند که خدا می‌خواهد موجودی بیافریند که خلیفه ی خودش باشد. خلیفة الله، جانشین او باشد چون از اینکه گفت من در زمین می‌آفرینم، آنها فهمیدند که این موجود ماده ارضی دارد، ماده خاکی دارد و از این عالم ماده می‌خواهد به وجود بیاید و قهراً آمیخته به غضب و شهوت است. موجودی شهوت دارد، غضب دارد بعد هم، عالم هم، عالم تزاحم است یعنی هر کدام می‌خواهند حرف خود را پیش ببرند و دیگران را بکوبند. این قهراً ستیزه‌گری پیدا می‌شود و جنگ و خونریزی به وجود می‌آید آنها از این ماده فهمیدند که ماده‌ای است که شهوت و غضب دارد زندگی‌شان با هم تزاحم دارد، قهراً منجر به جنگ و خونریزی خواهد شد از این فهمیدند و لذا می‌گفتند که این چنین موجودی صلاحیت ندارد که خلیفه ی تو باشد برای اینکه خلیفه ی تو می‌خواهد موجودی باشد که سبّوح و قدّوس تو را نشان بدهد سبّوحیت تو را نشان بدهد دیگر، یعنی با کمالات خودش کمال تو را نشان بدهد این نمی‌تواند. این چنین موجودی است که با شهوت و غضب توأم است. نقایص دارد، رذایل دارد. موجود رذل و ناقص نمی‌تواند خلیفه ی تو باشد و نماینده ی تو باشد نشان‌دهنده ی کمالات تو باشد. ما آماده این کاریم «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ» [[8]](#footnote-8) ما خب هستیم که بله، شهوت و غضب درما نیست، ما می‌توانیم تو را سبّوح نشان بدهیم قدّوس نشان بدهیم صفاتی داریم کمالاتی داریم نماینده تو باشیم این موجود نمی‌شود نماینده تو باشد پس معلوم می‌شود که آنها هم از خلیفة الله را فهمیدند خلیفة الله فهمیدند نه خلیفه ی اقوام دیگر، جواب شنیدند که « إِنِّى أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ‏ »[[9]](#footnote-9) من چیزی پس پرده می‌دانم که شما نمی‌دانید .درست است این موجود از ماده است شهوت و غضب دارد و چنین و چنان، درست است ولی در عین حال من از همین موجود افرادی را به‌وجود می‌آورم که شما به گرد آنها نمی‌رسید. با تمام این کمالاتی که دارید نمی‌توانید با آنها در مقابل‌شان عرض اندام کنید. یعنی من از این همین موجودی که از زمین می‌آفرینم کسی را بیاورم که،

گفت او را هین بپر اندر پی ام گفت رو رو من حریف تو نِیَم

 احمد ار بگشاید آن پرّ جلیل تا ابد بیهوش ماند جبرئیل چون به خلوت جشن سازد با خلیل پر بسوزد در نگنجد جبرئیل[[10]](#footnote-10)

من از همین ماده ارضی، کسی را می‌آورم که پدر و پسر هر دو سر تسلیم در مقابل من فرود بیاورند. پسر صورت خود را روی خاک بگذارد و پدر هم خنجر به دست بگیرد و برای امتثال فرمان من از همه چیزش بگذرد

.« فلَمّا اَلَما وَتَلَّه لِلجَبین»[[11]](#footnote-11)

«هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد...»

که فرشتگان را هم به حیرت بیاورد که جبرئیل وقتی بیاید حاجتی داری در دهانه ی مرگ فرو می‌رود بگوید به تو حاجتی ندارم تو هم یک گدا در این خانه و من هم یک گدا در این خانه، گدا به گدا که عرض حاجت نمی‌کند.

«حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي«[[12]](#footnote-12)

« علم او به شرایط و حال من، مرا از درخواست کفایت می کند.»

من از این ماده علی علیه‌السلام را می‌سازم که بگوید:« وَالله لَو أعطيتُ الأقاليمَ السبعةَ بِما تَحتَ أفلاكِها عَلى أن أعصِي الله في نَملة أسلبُها جَلبَ شَعيرة ما فَعَلته »[[13]](#footnote-13)

به خدا قسم همه هفت اقلیم عالم به من بدهند که یک پر کاه از دهان مور ناتوان بگیرم به خدا نمی‌کنم، از همین ماده وجود به وجود بیاورم که در صحرای کربلا،

در یک طبق به جلوه جانان نثار کرد هر درّ شاهوار کَش اندر خزانه بود.[[14]](#footnote-14)

 « إِنِّى أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ‏ »[[15]](#footnote-15) [[16]](#footnote-16).

چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید از همین موجودی که به نظر شما خونریز است و هتّاک است و سفّاک ولی اون افراد وقتی به وجود آمدند آنچنان عظمت دارند، آنچنان شرف و کرامت دارند، که تمام این پستی‌ها، کاستی‌ها را می‌پوشاند « إِنِّى أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ‏ »[[17]](#footnote-17). خب پس این یک مطلب که خلافت اللّهی را نشان می‌دهد «  وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ »[[18]](#footnote-18) او بر شما این منّت نهاده است که شما را خلیفه در زمین قرار داده، منتها نه همه شما را، معلوم است وقتی یک جمعیّتی ولواندک دارای شرفی باشند، می‌شود آن جمعیتّی که کثیر هستند ولی آنها بر سرشان سایه افکنده اند، بگوییم همه شما چنینید. یعنی آن صفت اقلیّت را به اکثریّت می‌دهند.« وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»[[19]](#footnote-19) اینکه قرآن فرمود شما را امّت وسط قرار دادم که الگو باشید این یعنی همه شما، یعنی شمر هم الگو است؟ سنان و خولی هم الگو است؟ نه، در میان شما کسانی هستند آنها الگو هستند. منتها شما را هم به اعتبار آنها گفتیم امّت وسط، امّت وسط علی و آل علی علیه‌السلام است چون شما هم صورتاً مانند آنها هستید از این جهت به شما گفتیم امّت وسط. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ »[[20]](#footnote-20)پس اینجا مراد شما را قرار داده‌ایم معلوم است، یعنی از میان شما کسانی هستند که صلاحیت خلیفة اللّهی را دارند منتها شما هم به شرف آنها، به اعتبار آنها، این صفت به شما داده شده پس این جمله اوّل آیه:

 «  وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ»[[21]](#footnote-21).

«و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت، و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را به وسیله ی آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید؛ به یقین پروردگار تو سریع العقاب و آمرزنده مهربان است. (کیفر کسانی را که از بوته ی امتحان نادرست درآیند، زود می‌دهد؛ و نسبت به حق پویان مهربان است.)»

 یکی دیگر از مظاهر حکمت خدا اینکه در میان شما تفاوت قرار داده، بعضی را بالاتر از بعض دیگر قرار داده از جهات گوناگون. «وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ«[[22]](#footnote-22) ، همه یکسان نیستید تفاوت هست. خود این تفاوت ملاک حکمت خداست ملاک عدالت خداست تفاوت باید باشد، اگر همه یکسان بودند که نظام زندگی اجتماعی به هم می‌خورد که. این که نمی‌شد هم یک جور باشند عدالت هم با مساوات منطبق نیست. بعضی اشتباه می‌کنند که خیال می‌کنند عدالت یعنی مساوات، اصلاً عدالت مقتضی تفاوت است نه مقتضی مساوات. مساوات بودن نیست، عادل، یک معلم عادل آن نیست که نمره‌ها را جمع کند تو همه شاگردان تقسیم کند بازیگوش، درس‌خوان، همه را یکسان نمره بدهد این عادل است؟ این معلم خائن است، می‌خواهد همه را یکسان نشان بدهد به همه بدهد بیست مثلاً، همان بازیگوش، همان کسی که درس می‌خوانده، این که خائن است، معلم عادل آن است که حق هر شاگردی را برحسب استحقاقی که دارد نمره بدهد، یکی بیست است یکی ده است یکی صفر است. عادل همان است. اعتدال با مساوات سازگار نیست با تفاوت سازگار است. یک درخت معتدل کدام درختی است؟ آیا همه اجزاء مساوی باشند؟ این که نمی‌شود! نه باید تفاوت داشته باشند. ریشه دارد، ساقه دارد، شاخه دارد، برگ دارد، میوه دارد، این اجزاء با هم متفاوتند ولی در عین تفاوت، اعتدال دارد درخت سالم و درست و حسابی معتدل همین است که تفاوت در اجزایش باشد اگر همه ریشه باشد این که درخت نیست همه ساقه باشد این که درخت نیست، درخت معتدل با تفاوت اعتدال درست می‌شود بدن یک انسان در حد اعتدال است آیا همه اجزاء مساوی‌اند با هم دیگر، نه شما سلول بسیار مستحکم پاشنه پا را در نظر بگیرید با اون پرده بسیار ضعیف شبکیه چشم در نظر بگیرید هر دو از اجزاء انسان است آیا انسان با هم مساویند در ظرافت و لطافت شبکیه چشم کجا و اون یکی پاشنه و اون استحکام کجا؟! دستگاه تنفس و تغذیه و گردش خون در وجود انسان، با هم متفاوت‌اند ولی در عین حال با هم هماهنگی دارند. اعتدال همین است این سه دستگاه با هم تفاوت دارند ولی با هم هماهنگی دارند اگر با هم مساوی بودند که بازم انسان درست و حسابی نبود که، تفاوت باید باشد همیشه، در میان انسان‌ها، برتر داریم و پایین‌تر داریم در آیه دیگر می‌خوانیم در سوره زخرف «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا »[[23]](#footnote-23).

« آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخّر کرده ( و با هم تعاون نمایند)؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است!»

ما قرار داده‌ایم این اختلاف در معیشت را، معیشت یعنی اون چه که با اون زندگی می‌کند انسان، همه وسایلی که به انسان داده شده چه مادّی و چه معنوی، همه اینها در حال تفاوت‌اند وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ [[24]](#footnote-24)بعضی را برتر قرار دادیم بعضی را پایین‌تر قرار دادیم که با همدیگر متقابلاً استخدام داشته باشند استخدام متقابل است اما نه اینکه حالا گروهی مطلق باشند در برتر بودن، گروهی مطلق باشند در پایین‌تر بودن، این نه، این که استخدام استعماری است این استخدام استثماری است این تحمیلی است این ظلم است این ستم است خیر، آن استخدام متقابل یعنی زید به زید ما کمالی داده‌ایم که در عمر نیست به عمر کمالی داده‌ایم که در زید نیست هر دو به هم بهره می‌دهند یکی اینجور نیست که همیشه یکی بهره ده باشد و همیشه یکی بهره‌گیر باشد این استعمار است یک قومی یک گروهی همیشه بهره ده و یک گروهی همیشه بهره‌گیر، این درست نیست ولی دو تا انسان با هم بهره می‌دهند و هم بهره می‌گیرند خب، زید کمالی دارد به عمر می‌دهد، عمر کمالی دارد به زید می‌دهد، زید و عمر هر دو محتاج‌اند به بکر و بکر هم کمالی دارد که اینها ندارند.

طبیب کمالی دارد که در علم طب تخصّص دارد، در اختیار مهندس می‌گذارد او را معالجه می‌کند مهندس هم کمالی دارد در ساختمان، در اختیار طبیب می‌گذارد. طبیب و مهندس هر دو نیاز به فقیه دارند فقیه هم کمالی دارد که استنباط حقایق دینی می‌کند در اختیار طبیب و مهندس می‌گذارد، هر سه احتیاج به نجّار دارند همه احتیاج به بنّا دارند. به همین کیفیّت همه با هم استخدام متقابل دارند .بهره دادن و بهره‌گیری متقابل دارند. تسخیر متقابل دارند نه این که یکی گروهی مسخِّراند و گروهی مسخَّراند اینجور نیست هر کسی هم تسخیر می‌کند و هم تسخیر می‌شود هم بهره می‌دهد و هم بهره می‌گیرد و لذا «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ »[[25]](#footnote-25) یعنی هر کدام از این‌ها افراد انسان را ما به بعضی برتری دادیم به اون یکی ندادیم به او هم چیزی دادیم که به این ندادیم. زن و مرد، هر دو نسبت به هم استخدام دارند. یعنی زن کمالی دارد که مرد ندارد، مرد کمالی دارد که زن ندارد هر دو متفاوت‌اند ولی در عین حال اعتدال همین است. زن در عالم زنانگی خودش می‌چرخد در مدار معیّن خودش. بهره‌هایی دارد به مرد، مرد هم در مدار معیّن خودش بهره‌هایی دارد به زن، هر دو استخدام دارند متقابلاً، تفاوت باید باشد و لذا مولای ما فرمود که «لایزالُ الناس بخیرٍ ما تفاوتوا فاِذا ستودا هَلکُوا»[[26]](#footnote-26) مردم، جامعه ی مردم مادامی که تفاوت دارند رو به سعادت می‌روند اگر مساوی بشوند هلاک می‌شوند.

خب معلوم است، مساوی همه بشوند حمّال، همه بشوند شاه، درست نیست که همه بشوند طبیب، همه بشوند مهندس، این نمی‌چرخد زندگی، زندگی جامعه ی بشر با تفاوت است، تفاوت در کمالات و مواهب، ولی در عین حال در مقابل هم استخدام متقابل دارند و آیه‌ای هم داریم که «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ»  [[27]](#footnote-27) که در سوره ملک داریم که هرچه دقّت کنی در خلقت رحمان تفاوت نمی بینی. تفاوت نفی شده است.

 مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ»  [[28]](#footnote-28)

«در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضادّ و تفاوتی نمی بینی.»

.این آیات اثبات تفاوت می‌کند این با هم منافات ندارد تفاوت که ندارند یعنی هر موجودی در جهازات مخصوص به خودش کامل است، از این جهت با او فرق ندارد. یک پشه با یک فیل اگر ما حساب کنیم همان‌گونه که فیل جهازات مخصوص به خودش را دارد پشه هم در عالم خودش تمام جهازات خاص به خودش را دارد تفاوت در این جهت نیست که بگویم این ناقص آفریده شده و اون کامل آفریده شده، اینجور نیست همه موجودات در حد خودشان دارای جهاز خودشان هستند  «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»[[29]](#footnote-29).

«گفت: «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه ی آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است!»»

خدای ما هر موجودی را که آفریده جهازات خاص به خودش را به او داده پشه همه چیز لوازم زندگی خودش را دارد در حد خودش ناقص نیست، فیل هم تمام حوائج و لوازم خودش را دارد ناقص نیست. بلکه پشه علاوه هم دارد چنانچه فیل دیگر پر ندارد اگر داشت که خطرناک بود امّا پشه بال و پر هم دارد اونچه فیل دارد این هم دارد. به علاوه بال و پری که این دارد، اون ندارد. پس تفاوت اینجا نیست یعنی فیل هم در جهازات زندگی،کامل است پشه هم کامل است زن در عالم خودش هم کامل است مرد هم کامل است تفاوت از این جهت نیست مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ»  [[30]](#footnote-30) اما در عین حال در وظایفی که به آنها موکول شده، تفاوت دارند و هر کدام باید به مسئولیت خودش پی ببرد و وظایف خودش را انجام بدهد ما می‌بینیم که تمساح یک حیوان عظیم‌الجثه دریایی است تو دریا زندگی می‌کند خیلی هم بزرگ و عظیم‌الجثه است وقتی غذا می‌خورد اجزای غذا در لای دندان‌ها می‌ماند می‌گندد به کرم مبدّل می‌شود کرم‌ها آزارش می‌دهند سرش را از آب بیرون می‌آورد دهان زیر آسمان باز می‌کند از آن طرف هم خدا پرنده‌ای را آفریده، غذای او همین کرم‌های لای دندان این تمساح است. غذایش همین است وقتی دید دهانش باز است، می‌آید در فضای دهان او می‌نشیند مشغول می‌شود به برچیدن کرم‌های لای دندان او و از آن طرف برای اینکه او نتواند این حیوان خدمت‌گذار را ببلعد، یک شاخکی مانند درفش خیلی محکم و تیز در سر این حیوان آفریده، او جرأت نمی‌کند تکان بخورد، تکان بخورد در فکش فرو رفته، اینکه ناچار دهانش را خیلی خوب باز نگه می‌دارد این هم با کمال فراغت خاطر غذای خودش را می‌خورد او را هم از این آزار کرم‌ها رها، آزاد می‌کند می‌رود او که رفت خداوند پرنده‌های دیگری آفریده غذای تمساح‌اند آنها می‌آیند در دهان او می‌نشینند این هم لب، دهان خود می‌بندد سر به آب می‌برد و غذای خودش را می‌خورد اینجا می‌بینیم که مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ»  [[31]](#footnote-31) خلقت آن پرنده با خلقت این تفاوت ندارد این در حد خودش کامل است مجهز به جهازات خودش است آن هم در حد خودش کامل است مجهز به جهاز خودش است در عین حال « لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا »[[32]](#footnote-32) هر کدام متقابلاً به هم خدمت می‌کنند. او دارد غذای او را فراهم می‌کند در لای دندانش و این هم دارد کرم‌ها را می‌خورد و راحتش می‌کند این همین مصداق اجزای این است «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ »[[33]](#footnote-33) به اون پرنده چیزی داد که به این تمساح به این عظمت نداده ایم به این تمساح هم در دریا چیزی داده‌ایم که با اون پرنده در هوا نداده‌ایم بعضی بالای بعضی «لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا »[[34]](#footnote-34). هر یک بتوانند بهره به دیگری بدهند تمساح بهره به او می‌دهد کرم‌های لای دندانش غذای او را می‌سازد او هم بهره به این می‌دهد که کرم‌ها را می‌خورد او را از آن اذیّت و آزار می‌رهاند پس درست است «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا » [[35]](#footnote-35). شما هم این‌چنین هستید جامعه ی بشری هم، شما مانند یک کارخانه‌ای نیستید که تمام محصولش یکسان باشد یک کارخانه صدهزار کاسه بیرون می‌دهد، همه یک جورند، اینجور نیستید شما. کاسه‌های یکسان از این کارخانه به‌وجود بیاید، از آن طرف مثل پیچ و مهره‌های ماشین هم نیستید پیچ و مهره‌های ماشین باهم تفاوت دارند ریز و درشت دارند در عین حال فاقد ادراک‌اند اراده ندارند اونجور نیستید. نه تفاوت بی‌اراده و نه یکسان بودن، در عین حال که متفاوت هستید با اراده هستید، شما موجود متفاوت هستید زن دارید، مرد دارید، غنی دارید، فقیر دارید، فرمانده دارید، فرمانبر دارید، ولی در عین حال هم با اراده کار می‌کنید و هر یک وظیفه ی خودش را انجام می‌دهد، پس این هم یک مطلب که «وَرَفَعْ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبلوکُم»[[36]](#footnote-36) اونچه می‌فرمود « لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا »[[37]](#footnote-37) اینجا هم لِیبلوکم هر دو درست است آنجا غایت این بوده که به هم بهره بدهید. هر کدامتان فوایدی دارید به دیگری بدهید او هم فایده به شما بدهد، اینجا «لیبلوکم» شما را بیازماید این اختلاف تفاوت که به شما داده، شما را بیازماید، آزمایش خدا همان تکمیل است یعنی تکمیل کند شما را، اگر تفاوت نبود تکمیل هم نبود، کمال نبود دیگر، نقایص برطرف نمی‌شد باید متفاوت باشید تا هر یک نقیصه ی دیگر برطرف کند، هر یک کمالی دارد به او بدهد، « لّیَبْلُوَكُمْ » یعنی به کمال برساند شما را، لِیتخذ بَعضَهُمَ بعضاً سخریّاً[[38]](#footnote-38)» استخدام متقابل انجام بشود اینجا هم لیَبْلُوَكُمْ شما را به کمال برساند «وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» [[39]](#footnote-39) در همه مواهبی که به شما داده در این مواهب شما را بیازماید که هر کدام چه دارید، و این دارایی خود دارید چگونه مصرف می‌کنید، هر کسی چیزی دارد ثروت دارید، قدرت دارید، علم دارید، بیان دارید، قلم دارید هر که هر چه دارد در همین خدا به او داده، در مقام بهره دادن به دیگران قرار می‌گیرد ِليَبْلُوَكُمْ تا به کمال برسید« إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ. »[[40]](#footnote-40)آن وقت در این میدان آزمایش و امتحان، مسئولیت‌ها هر کدام که رو به کمال رفتید و طبق دستور انجام دادید لَغَفُورٌ رَحِيمٌ مشغول غفران و رحمت خدا هستید اگر تخلّف کردید با اراده تخلّف کرده‌اید إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ [[41]](#footnote-41) خدا هم سرعت عقاب دارد و دامن من و شما را می‌گیرد، پس متخلّفین محکوم به عقاب هستند و مطیعین محکوم به غفران و رحمت هستند. ترجمه این آیه به این کیفیّت، حالا آنی که عرض می‌کنم این که فرموده خلایق، عرض شد که شما را خلیفه قرار داده، این خلافت در صلاحیّت همه نیست، اینجور نیست که همه افراد بشر صالح باشند که خلیفة الله باشند معلوم است اینجور نیست این همه انسان‌های بد ورذل، خونریز در عالم هستند که چهارپایان خیلی بهتر از آنها هستند. «کَالَانعامِ بَل هُم اَضَلُّ سَبیلاً»[[42]](#footnote-42) واقعاً این موجود دو پا گاهی چنان رذالت دارد که چهار پاها به گَردش نمی‌رسند اینها کی خلیفة الله هستند؟! و معلوم است یک جمعیّتی تو اینها خلیفة اللّهی دارند که صلاحیّت دارند در زیارت جامعه می‌خوانیم «وَ رَضیکم خُلَفاءَ فی اَرضِهِ»[[43]](#footnote-43).

این شما هستید که خدا پسندیده که خلیفه او باشید نماینده باشید نماینده عرض شد یعنی اون کسی است که نمایش می‌دهد کمالات آن مستخلف عنه را. در معرض نمایش قرار می‌دهد. که می‌تواند کمالات خدا را نمایش بدهد؟ بنده می‌تواند، امثال بنده می‌توانیم این کار را بکنیم، علی علیه‌السلام است .او می‌تواند خلافت اللّهی داشته باشد.کمالات خدا را در وجود خودش نشان بدهد« وَ رضیکُمْ خُلَفاءَ فی اَرْضِهِ»[[44]](#footnote-44) و لذا ما معتقدیم، شیعه،که کسی که می‌خواهد جانشین باشد جانشین خدا و رسول خدا باشد و کمالات خدا را نمایش بدهد بنده می‌توانم امثال بنده می‌توانیم این کار را بکنیم باید دارای صفت علم و قدرت و عصمت باشد قدرت و علم و عصمت در او جمع باشد این منطق شیعه است. منطق عقل همین است دیگر، هفته ی پیش هم عرض شد عقل همین را می‌گوید یک استاد دانشگاه اگر بخواهد یک مسافرتی بکند، یک ماه، دو ماهی، چه کسی را جایش می‌گذارد یک آدم شرور چاقوکش را مثلاً جاش می‌گذارد اینجوریه یا خیر، تو شاگردان خودش، کدامشان می‌فهمد کدامیک از اینها می‌تواند جای استاد را بگیرند و در این مدت که او غایب است کار او را انجام بدهند این طبیعیه عقلیه دیگر. شیعه همین را می‌گوید، می‌گوید بابا خدا بخواهد خلیفه معین کند رسول بخواهد جایش کسی باشد چه کسی باشد؟ همانگونه‌ای که آورنده ی دین، دارای قدرت و عصمت و علم بوده، باید کسی که خلیفه ی او هست هم باید اینجور باشد، دارای قدرت و علم و عصمت باشد و جز خدا هم کسی، نمی‌داند چه کسی دارای این صلاحیت هست، « اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ »[[45]](#footnote-45)

«خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد! »

کسی نمی‌داند حرف ما این است، می گوییم به حکم عقل باید جانشین خدا و رسول خدا، نماینده ی او، که می‌خواهد نمایش بدهد کمالات او را، هر رذلی که بلد نیست، باید کسی باشد که صفت خدایی در او باشد که خدا به او داده باشد، قدرتش الهی باشد، علمش الهی باشد، عصمتش الهی باشد، و لذا جعلش ما معتقدیم جعل این منصب مال خداست، غیر خدا حق ندارند این منصب به کسی بدهند مردم جمع بشوند که کسی را انتخاب کنند که این خلیفه ی رسول باشد این حق را ندارند، مردم چه می‌فهمند، چه کسی را انتخاب کنند و لذا می‌گوییم خدا خودش هم در قرآن فرموده، مال من هست این مسأله،«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً »[[46]](#footnote-46). به فرشتگان گفت شما حق ندارید برای من جانشین معیّن کنید، در حالی‌که خیلی خوب هستید مقدس‌اید مثلاً مسّبح هستید مقدّس هستید تقدیس می‌کنید همه چیز درست است ولی شما نمی‌توانید، من باید جعل خلیفه کنم، من می‌دانم چه کسی می‌تواند کار مرا در زمین انجام بدهد،« إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً »[[47]](#footnote-47). آیه می‌گوید خلافت منصبی است که جعل الهی می‌خواهد یا در آیه دیگری «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ »[[48]](#footnote-48). باز اینجا مسأله من است من قرار داده‌ام یعنی مردم حق ندارند که تو را انتخاب کنند که خلیفه ی من باشی خودت هم حق نداری، من انتخاب می‌کنم، «انّا جَعَلناک َخلِيفَةً  فِي الْأَرْضِ »[[49]](#footnote-49) یا درباره ابراهیم علیه‌السلام

 «وَ إِذِ ابْتَلي‏ إِبْراهيمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً»[[50]](#footnote-50)

«(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده ی این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!»»

من باید امامت قرار بدهم هر جا که جعل امامت و خلافت هست به خدا نسبت داده شده، خلافت جعل الهی می‌خواهد. امامت، جعل الهی می‌خواهد، «إِنِّي جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً»[[51]](#footnote-51)

درباره موسی علیه‌السلام، می‌خواست وزیر معین کند خلیفه، او خودش معین نکرد به مردم نگفت، از خدا خواست، «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي»[[52]](#footnote-52)

«(موسی) گفت: «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن؛و کارم را برایم آسان گردان! و گره از زبانم بگشای؛تا سخنان مرا بفهمند! و وزیری از خاندانم برای من قرار ده...»

و جعل، یعنی این جعل مال تو است به من مربوط نیست به مردم مربوط نیست تو باید وزیر قرار بدهی، خدا هم نفرمود چون تو انتخاب کن، نفرمود!، یا مردم انتخاب کنند، « قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى»[[53]](#footnote-53)، یا موسی درسته، سؤال تو را ما قبول کردیم و برادرت هارون را خلیفه ی تو، وزیر تو قرار دادیم، پس به خدا مربوط است، یا «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا »[[54]](#footnote-54) ما قرار داده‌ایم، در همه اینها می‌بینیم که امامت و خلافت جعل الهی دارد، باید من قرار بدهم جعلنا، جاعل من هستم پس این منطق شیعه است که می‌گوییم هم عقلاً باید نماینده خدا و رسول خدا دارای صفات خدا باشد و صفات رسول باشد و هم قرآن، این را گفته پس عقلاً و قرآناً منطق، منطق شیعه است. حالا یک جمله‌ای هم راجع به هفته ی پیش عرض می‌کنم که هفته پیش ی عرض شد که قرآن ابهام دارد خود همین ابهام قرآن موجب می‌شود که باید امام در کار باشد که رفع ابهام کند و آن هم امام معصومِ عالم به حقایق الهی. اینکه گفتیم قرآن ابهام دارد نه اینکه الفاظ آن ابهام داشته باشد یا مفاهیم آن ابهام داشته باشد نه، از جهت الفاظ درنهایت درجه ی فصاحت و اعجاز است. از جهت مفاهیم هم خیلی روشن است معلوم است مفهوم قرآن برای کسانی که آشنا هستند به اسلوب حمل لفظ بر معنا، خودشان می‌دانند که مفاهیم قرآن روشن است. اونی که مبهم است مراد مبهم است .مقصود مبهم است مقصود چی هست؟ مثلاً « الیوم اکمَلتُ لکُم دینُکُم»[[55]](#footnote-55) الفاظش خیلی روان و معنایش خیلی روشن است معنایش هم معلوم است امروز من دین شما را کامل کردم و نعمتم تمام شد پسندیدم که اسلام دین من باشد امّا امروز چه روزی هست؟ این مقصود مبهم هست، یعنی لفظ معلوم، معنا هم معلوم است مقصود مبهم است، مراد چی هست؟ آن روز چه روزی است مثلاً؟ چه روزی ست که دین کامل شد و نعمت تمام شد؟ این مجهول است! این باید روشن بشود «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ» [[56]](#footnote-56).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را! »

خب معنایش معلوم است لفظش هم خیلی روشن است فرمانروایان را اطاعت کنید کیا هستند که در ردیف خدا و رسول قرار گرفتند؟ مقصود مبهم است این را باید کسی بیاید تفسیرش کند توضیحش بدهد که این مقصود چی هست؟ پس در قرآن که می‌گوییم ابهام هست یعنی معنا معلوم، لفظ هم بلیغ و رسا و فصیح ولی مقصود مبهم است ابهام دارد و خودش هم فرمود که ابهام دارد بیان می‌خواهد توضیح آن قبلاً عرض شد بیان می‌خواهد و هر جا ندانستید به اهلش مراجعه کنید «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [[57]](#footnote-57).

« اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید (تا تعجب نکنید از این که پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است)!»

قرآن ذکر است و ذکر هم اهل دارد مراجعه به اهلش کنید این قواعد کلی است عقلی است یعنی هر جاهلی به عالم باید مراجعه کند دیگر هر ناآگاهی به آگاهش مراجعه می‌کند، خب شما هر جا گیر کردید در قرآن و عرض شد هفته ی پیش، نمونه‌هایی ما چقدر آیاتی داریم که ابهام دارد یعنی مقصود معلوم نیست در عین حال قرآن کتاب هدایت شما است که اگر چنانچه امام که همانی گفتیم به اون خصوصیات نباشد بعد از پیغمبراکرم، تباهی در امّت به‌وجود می‌آید طاغوت‌ها سر کار می‌آیند. فساد کلی برپا می‌شود و دنیا و عقبای بشر به هلاکت می‌رود باید او باشد برای اینکه به مردم بفهماند که محتاج به او هستید استغنا ندارید قرآن را اولاً کتاب هدایت قرار داده باید باشد در میان شما «اِنَّ هذَا القرآن یهدی لِلَّتی هِیَ اَقْوَمْ»[[58]](#footnote-58)

«این قرآن، به راهی که استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند؛»

تدبّر هم بکنید ولی در عین حال فرموده که اگر گیر کردید و گیر هم می‌کنید من هم جوری قرآن را نازل کرده‌ام که مبهم باشد هر جا که ابهام گیر آمد مراجعه به اهل‌اش کنید. اهلی من قرار داده‌ایم برای همین قرآن اهلش کیا هستند «اِنَّه لقرآنٌ کَریم فی کِتابٍ مَکنونٍ لایَمَسُّهُ اِلَّا المُطَهَّرُون»[[59]](#footnote-59)

که آن، قرآن کریمی است،که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند [= دست یابند].»

پاکان اهل قرآن‌اند پاکان کیانند؟ « إنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذهِبَ عَنكُمُ الرِّجسَ أَهلَ البَيتِ وَيُطَهِّرَكُم تَطهِيراً»  [[60]](#footnote-60)

 «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

مراجعه به آنها بکنید پس ما می‌گوییم که امام وجودش ضرروی است همان‌گونه که پیغمبر وجودش ضروری است بعد هم چون قرآن آمده کتاب هدایت ماست و ابهام در آن هست که امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «أَنْزَلْتَهُ عَلى نَبِيِّكَ مُحَمَّد صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجْمَلاً، و َورثّتنا علمَهُ مفسّراً»[[61]](#footnote-61)،  ما را وارث علم تفسیر قرار داده ما ناچاریم در خانه اهل بیت که اهل ذکر هستند فرمودند. « القرآنُ، الذِّکر وَ نَحنُ اهلُ الذّکرِ وَ آلُ الرَّسولِ اهلُ الذِّکر »[[62]](#footnote-62)ما هستیم به سمت ما بیایید یک روایتی هم هست این را عرض می‌کنم یک صلوات ختم بفرمایید (اللَّهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم) از امام صادق علیه‌السلام است فرمود: «إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ بِتَعْمِيَتِهِ فِي ذَلِكَ  » [[63]](#footnote-63) هیچ فکر کرده‌اید که چرا خداوند در قرآن تعمیه کرده یعنی سخن سربسته گویی، ابهام به کار برده، مطلب را پوشیده بیان کرده تعمیه کرده، چرا : «« أَنْ يَنْتَهُوا إِلَى بَابِهِ وَ صِرَاطِهِ [[64]](#footnote-64)» خواسته است که شما هرگز خودتان را مستقل ندانید و به در خانه خدا بروید«« أَنْ يَنْتَهُوا إِلَى بَابِهِ وَ صِرَاطِهِ [[65]](#footnote-65)» ، بروید به باب خدا و صراط خدا «و اَنْ یعبدوهُ و یَنتَهُوا فی قَولَهُ الی طاعَة قُوّام[[66]](#footnote-66)» باید بروید شما مطیع باشید در مقابل آن کسانی که عهده‌دار کتاب خدا هستند «القُوّام بِکتابِه و النّاطقینَ ان بِاَمرِه»[[67]](#footnote-67) آن کسانی که از جانب خدا سخن می‌گویند عهده‌دار نگهداری قرآن‌اند و از جانب خدا سخن می‌گویند به سمت آنها بروید  «ان یَستَنبِطُوا مَا احتاجُوا اِلیه مِن ذلکَ عَنهُم »[[68]](#footnote-68) تا بتوانید آنچه موردنیاز شما است در این کتاب هدایت تون، از آنها بگیرید انفسهم از پیش خودتان سلیقه نشان ندهید از آنها بگیرید «فامّا غَیرَهُم فَلَیسَ یَعلمُ ذلکَ ابداً وَ لایُوجَد»[[69]](#footnote-69) غیر آنها کسی نمی‌تواند به قرآن احاطه پیدا کند و آنچه را که مقصود و مراد خداست بفهمد. پس این هم یک مطلبی که راجع به هفته ی پیش عرض شد که قرآن ابهام دارد ولی ابهامش به الفاظ مربوط نیست و به مفاهیم هم مربوط نیست به مقاصد و مرادات قرآن مربوط است و مقاصد هم مبهماً بیان شده و آن هم به خاطر اینکه مردم خودشان را نیازمند به امام بدانند هرگز خود مستغنی از امام ندانند امام هم اگر نباشد در زندگی جامعه ی بشر، طاغوت‌ها مسلّط بر مردم می‌شوند و تباهی دنیایی و عقبایی به وجود می‌آورند، پس امام وجودش ضروری است آنچنان ضروری است که اوّل انسانی هم که روی زمین آمد همان حجّت و امام بود تکامل در کار نیست اگر تکامل بود اول بایستی انسان‌های ناقص به زمین آمده باشند اگر تکامل بود می‌گوییم اول هر چه ناقص الانسان می‌بود باید آمده بودند تدریجاً هی بالا بروند کامل‌تر بشوند تا بعد از میلیون‌ها سال به پیغمبری برسند اینجور نیست اوّل انسانی که آمد، پیغمبر بود آدم علیه‌السلام یعنی از همه افرادی هم که بعداً خواهند آمد تا روز قیامت منهای انبیاء، بهتر بود. چون نبی بود دیگر، بلکه امامت اصیل‌تر است برای اینکه نبی کسی است که دیگران باشند که پیام برساند آن روز که آدم آمد کسی نبود که بخواهد نبی آنها باشد او امامت داشت چون امامت هم مراتبی دارد مرتبه نازله امامت را داشت یعنی انسانی باید همیشه روی زمین باشد که حامل روح خلافت اللّهی باشد واسطه در جریان فیض باشد اول انسانی که آمد روی زمین امام بود یعنی اون انسان کاملی که حامل روح خلافت اللّهی باشد خلیفَة الله بود بعد که دیگران روی کار آمدند نبی شد نبوت به آنها رساند پیام به آنها رساند، قبل از آنکه افرادی باشند امامت بوده بعد از اینکه نبوت هم به پایان می‌رسد باز هم امامت هست اول انسانی امام است آخرین انسان هم امام است اوّل باید امام باشد در زمین «لَولا الحُجَّه َلساخَت ِالارضُ باهلِها»[[70]](#footnote-70) همیشه امام باید باشد آخرین انسان هم امام خواهد بود اوّلین انسان هم امام، پس اصالت دارد مسأله امامت حتی از مسأله نبوت هم اصیل‌تر است بعد از اینکه نبوت تمام شده، نبّوت نیست ولی امامت هست قبل از اینکه افراد انسان بوده‌اند در زمین. امامت بوده یعنی حامل روح خلیفة اللّهی بوده پس این هم یک مطلب، منتها این مطلب اخیر که عرض می‌کنم ما را آیه ترسانده، اول فرمود که من دین شما را کامل کردم و دیگر نترسید از کفار،

 «الیَومَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَروا مِن دینِکُم فَلا تَخشَوهُم وَ اخشَونِ»[[71]](#footnote-71)

«امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید!»

دیگر از آنها نترسید وقتی علی امیر روی کارآمد و رسالت افتاد به دامن ولایت، علم و قدرت و عصمت حاکم شد بر دین دیگر کسی نمی‌تواند در دین شما خدشه‌ای ایجاد کند ولی از من بترسید « وَ اخشَونِ»[[72]](#footnote-72) از کفّار نترسید از من بترسید یعنی از خودتان بترسید چرا از من بترسید برای اینکه

«إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»[[73]](#footnote-73)

«خدا حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حال شان را خودشان دگرگون کنند.»

حالا به شما می‌گویم مادامی که شما دنبال امامتان هستید همه چیزتان کامل است و دنیا و عقبای شما آباد است ولی همین که عقب زدید او را، اونی که من معیّن کرده بودم او را عقب زدید من سلب نعمت می‌کنم از شما. تا دنبال او هستید غرق در نعمت‌اید از او که جدا شدید از شما سلب نعمت می‌کنم تغییر نیّت که دادید تغییر نعمت می‌دهم « ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» [[74]](#footnote-74).

«این، به خاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد؛ جز آن که آنها خودشان را تغییر دهند؛»

 خداوند اینجور نیست مغیّر نعمت نیست مگر خود مردم تغییر بدهند و دیدیم وقتی که امام را کنار زدند چه بدبختی به میان آمد دیگر، آن امام معصوم که از جانب خدا منصوب شده او را عقب زدند دیگران را سرکار آوردند.

 «و من یبدل نعمة الله مِن بعد ما جاءتْهُ فِانَّ الله شَدیدُ العِقابِ»[[75]](#footnote-75)

و کسی که نعمت خدا را، پس از آن که به سراغش آمد، تبدیل کند (و در مسیر خلاف به کار گیرد، گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد) که خداوند شدید العقاب است.»

مردمی که نعمت خدا را جابه‌جا کنند علی را عقب بزنند دیگران را سرجای علی بنشانند عقاب خدا دامنگیرشان می‌شود «اَلَمْ تَرَ اِلی الذین بَدَّلو نعمت‌الله کفراً و اَحلّوا قومَهُم دارالبوار»[[76]](#footnote-76)

«آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟!»

ندیدی چه کردند مردم نعمت خدا را کنار زدند و کفر را جای ایمان، الایمان کله، نشاندن، نتیجه‌اش این می‌شود که مردم را به سمت جهنم سوق داده‌اند این همه بدبختی که در امت اسلام به وجود آمد و دنبال آن در جامعه ی بشری، همه‌اش معلول همان کنار زدن امام معصوم علیه‌السلام است اونی که نعمت اصلی بود، او را عقب زدند حالا ما که ادعا می‌کنیم آیه ما را تهدید می‌کند اگر واقعاً شما مدعی هستید که دنبال علی امیر علیه‌السلام هستید باید آثاری هم در زندگی شما نشان داده بشود که شبیه او باشید اگر نشد از من بترسید خلاصه، بلا بر سرتان می‌ریزم. زندگی‌تان را متلاشی می‌کنم اونچنان فتنه‌ای در زندگی‌تان ایجاد کنم که هر عاقلی را متحیرّ و سرگردان بسازد که این روایت را هم عرض شد دیگر وَ اخشَونِ»[[77]](#footnote-77) از من بترسید حالا واقعاً در زندگی‌مان دقت می‌کنیم می‌بینیم که رنگ ولایت را ما نگرفته‌ایم آنچه از ما خواسته بودند ما مدّعیان ولایت هستیم اما خیلی فاصله هست از حرف تا عمل، از زمین تا آسمان فاصله است ما می‌گوییم بله «الحمدالله الذی جعلنا مِنَ المتمسّکین بِولایه امیرالمؤمنین و الائمه علیهم السلام» و این روزها که گذشت روز غدیر بود روز مباهله بود و روز بیست و چهارم این ماه که علی علیه‌السلام نفس پیغمبر حساب شده، خود پیغمبر حساب شده آیه ی شریفه نشان می‌دهد و هم دیروز که روز بیست و پنجم بود سوره هل اَتی نازل شده که خداوند مدح کرده اوّل مداح علی علیه‌السلام ذات اقدس حق است او در مدح اهل بیت، خاندان عصمت یک سوره نازل کرد همه سوره‌های قرآن مال آنها هست در عین حال این سوره دهر و سوره انسان خصوصیّتی دارد درباره خاندان علی علیهم اسلام، حالا ما که مدّعیان هستیم حرفهایش را خوب بلدیم، می‌گوییم و می‌شنویم آدم گاهی می‌گوید چه اثری، می‌گویم علم خودمان، یادمان نرود این حرف‌ها را می‌زنیم که خودمان را فراموش نکنیم اصلاً، بشنویم و بگوییم حداقل از یادمان فراموش نشود ولی به این اکتفا نمی‌شود کرد از ما خواسته‌اند عمل کنید «وَیلَکُم وَیلَکُم لاتقتروا »خود امام صادق علیه‌السلام فرمود که وای بر شما فریب نخورید فریب این که ما اتکاء داریم به ولایت و محب اهل بیت عصمت علیه‌السلام این کافی نیست وای بر شما فریب نخورید اهل عمل باشید دنبال ما باشید برنامه ی زندگی که ما دادیم عمل کنید ما چه می‌دانیم حالا، ما به هر حال در این جهت خدا را شاکریم که قلب ما را کانون حبّ علی وآل علی علیهم السلام قرار داده، این نعمت بزرگی است که به ما عنایت فرموده اگر بتوانیم این نعمت را سالم نگه بداریم و از این دزدگاه دنیا که عبور می‌کنیم دزد زده نشویم از ما نگیرند که ما بتوانیم این گوهر گرانبها را به سلامت عبور بدهیم خیلی کار کرده‌ایم ولی امیدواریم که از خود مولا و فرزند بزرگوارش امام عصر ارواحنا فدا ما انتظار داریم که از انفاس قدسی آن حضرت به قلب‌های ما هم نوری تابش کند ان‌شاءالله و گذشته ما اصلاح بشود و خداوند توبه ی نصوح، توفیقش به ما عنایت فرماید که همه ی ما در زیر سایه ی ولایت علی علیه‌السلام زندگی کنیم با ولایت بمیریم با ولایت هم محشور بشویم ان‌شاءالله.

پروردگارا به حرمت امام زمان، در فرجش تعجیل بفرما.

گناهان ما را بیامرز.

توفیق بندگی به همه ی ما عنایت بفرما.

حسن عاقبت به همه ی ما کرم بفرما.

صلوات ختم بفرمایید.

«اللهُمَّ صَلَّ علی محمد و آل محمد و عجل فَرَجهُمْ»

«پایان فایل صوتی آیه 165 سوره انعام»

1. . سوره ی انعام- آیه ی 165 [↑](#footnote-ref-1)
2. . همان [↑](#footnote-ref-2)
3. . همان [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره ی بقره- آیه ی 30 [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره ی ص- آیه ی26 [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره ی بقره- آیه 30 [↑](#footnote-ref-6)
7. . همان [↑](#footnote-ref-7)
8. . همان [↑](#footnote-ref-8)
9. . همان [↑](#footnote-ref-9)
10. .مثنوی معنوی- دفتر چهارم [↑](#footnote-ref-10)
11. .سوره ی صافات- آیه ی 103 [↑](#footnote-ref-11)
12. . بحارالانوار، ج 71، ص155 [↑](#footnote-ref-12)
13. .نهج البلاغه، خطبه 215 [↑](#footnote-ref-13)
14. .شعر از نیّر تبریزی [↑](#footnote-ref-14)
15. . سوره ی بقره- آیه ی 30 [↑](#footnote-ref-15)
16. . همان [↑](#footnote-ref-16)
17. . همان [↑](#footnote-ref-17)
18. . همان [↑](#footnote-ref-18)
19. . سوره ی بقره- آیه ی 143 [↑](#footnote-ref-19)
20. .همان [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره ی انعام- آیه ی165 [↑](#footnote-ref-21)
22. .همان [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره ی زخرف- آیه ی 32 [↑](#footnote-ref-23)
24. .همان [↑](#footnote-ref-24)
25. . همان [↑](#footnote-ref-25)
26. . دائره المعارف فقه مقارن- جلد دوم- صفحه 218 [↑](#footnote-ref-26)
27. . سوره ی ملک- آیه ی 3 [↑](#footnote-ref-27)
28. . همان [↑](#footnote-ref-28)
29. . سوره ی طه- آیه ی50 [↑](#footnote-ref-29)
30. . سوره ی ملک- آیه ی 3 [↑](#footnote-ref-30)
31. . سوره ی ملک- آیه ی 3 [↑](#footnote-ref-31)
32. . سوره ی زخرف- آیه ی 32 [↑](#footnote-ref-32)
33. . همان [↑](#footnote-ref-33)
34. . همان [↑](#footnote-ref-34)
35. . همان [↑](#footnote-ref-35)
36. . سوره ی انعام- آیه ی 165 [↑](#footnote-ref-36)
37. .سوره ی زخرف- آیه ی 32 [↑](#footnote-ref-37)
38. . همان [↑](#footnote-ref-38)
39. . سوره انعام- آیه 165 [↑](#footnote-ref-39)
40. . همان [↑](#footnote-ref-40)
41. . همان [↑](#footnote-ref-41)
42. . سوره ی فرقان- آیه ی44 [↑](#footnote-ref-42)
43. . زیارت جامعه کبیره [↑](#footnote-ref-43)
44. .همان [↑](#footnote-ref-44)
45. . سوره ی انعام- آیه ی124 [↑](#footnote-ref-45)
46. . سوره ی بقره- آیه ی 30 [↑](#footnote-ref-46)
47. . همان [↑](#footnote-ref-47)
48. . سوره ی ص- آیه ی 26 [↑](#footnote-ref-48)
49. .همان [↑](#footnote-ref-49)
50. .سوره ی بقره- آیه ی 124 [↑](#footnote-ref-50)
51. .سوره ی بقره- آیه ی 124 [↑](#footnote-ref-51)
52. .سوره ی طه- آیات ی 29-25 [↑](#footnote-ref-52)
53. .سوره ی طه- آیه ی 36 [↑](#footnote-ref-53)
54. . سوره ی انبیا- آیه ی 37 [↑](#footnote-ref-54)
55. . سوره ی مائده- آیه ی 3 [↑](#footnote-ref-55)
56. . سوره ی نساء – آیه ی 59 [↑](#footnote-ref-56)
57. . سوره ی انبیاء- آیه ی 7 [↑](#footnote-ref-57)
58. . سوره ی اسراء- آیه ی 9 [↑](#footnote-ref-58)
59. . سوره ی واقعه- آیه ی 78 [↑](#footnote-ref-59)
60. . سوره ی احزاب- آیه ی 33 [↑](#footnote-ref-60)
61. .صحیفه سجادیه- دعای ختم قرآن [↑](#footnote-ref-61)
62. .اصول کافی- ج1-ص 211 [↑](#footnote-ref-62)
63. .بحارالانوار- ج 92-ص 100 [↑](#footnote-ref-63)
64. . همان [↑](#footnote-ref-64)
65. . همان [↑](#footnote-ref-65)
66. . همان [↑](#footnote-ref-66)
67. .همان [↑](#footnote-ref-67)
68. .همان [↑](#footnote-ref-68)
69. .همان [↑](#footnote-ref-69)
70. .اصول کافی-ج 1-ص 179 [↑](#footnote-ref-70)
71. . سوره ی مائده- آیه ی 3 [↑](#footnote-ref-71)
72. . همان [↑](#footnote-ref-72)
73. . سوره ی رعد- آیه ی 11 [↑](#footnote-ref-73)
74. . سوره ی انفال- آیه ی 53 [↑](#footnote-ref-74)
75. . سوره ی بقره- آیه ی 211 [↑](#footnote-ref-75)
76. . سوره ی ابراهیم- آیه ی 28 [↑](#footnote-ref-76)
77. . سوره ی مائده- آیه ی 3 [↑](#footnote-ref-77)